

سیاست گسترش اسلام در هند، مقایسهٔ مناسبات امیر گورکانی و سلطان شاهرخ تیموری با دولت سادات دهلی (۸۲۴-۸۰۱ ق)

علی بحرانی پور

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

هندوستان در آستانهٔ یورش تیمور گورکانی

پس از انقراض سلطهٔ غزنویان در هندوستان (۵۷۹-۳۵۱ ق) به‌دست غوریان (۶۱۲-۵۴۳ ق)، یکی از غلامان غوریان به‌نام قطب‌الدین اسبک که به حکومت هند منصوب شده بود، ادعای استقلال کرد و دولت ممالک هند سلاطین دهلی (۹۶۲-۶۰۲ ق) را، بنیان نهاد. دولت خلجی‌ها (۷۲۰-۶۸۹ ق) که پس از آنها به قدرت رسید دولتی اسلامی بود و قلمرو خود را تا حدود دکن و آن سوی کوهستان‌های ویندها (Vindhya) و مناطق گجرات و جیتور توسعه داد. اما در سال ۷۲۰ ق از تغلق شاهیان (تغلقیه) (۸۱۷-۷۲۰ ق) شکست خورد و منقرض شد.

تغلق شاهیان

غیاث‌الدین تغلق شاه (۷۲۵-۷۲۰ ق) بنیان‌گذار تغلق شاهیان، خود از سرداران ملوک خلجی بود و به‌سبب نبرد با غیرمسلمانان در هندوستان لقب «غازی ملک» یافته بود. وی مدتی پس از



تاجگذاری پایتخت را به تغلق‌آباد که خود ساخته بود، منتقل کرد تا از شورش افغانان سپاه هند ایمن باشد.

جانشین وی محمد بن تغلق شاه (۷۵۲-۷۲۵ ق) به سبب شورش‌های بسیار دستور تخریب دهلی را صادر کرد و مردمش را به دولت‌آباد که خود بنا نهاده بود کوچ داد. در زمان وی به سبب سیاست‌های نادرست او همچنین سرپیچی از اطاعت ظاهری از المستکفی بن الحاکم اول خلیفه عباسی در مصر، خان‌های گجرات و هندوان کرنال بهرها در ۷۳۵ ق شورش کردند. پیشکش‌های وی به مغولان برای جلوگیری از حمله به هند نیز موجب بروز مشکلات حاد اقتصادی شد. در زمان وی میرسیدعلی همدانی (متوفی ۷۸۶) به کشمیر رفت و تصوف را در آنجا بسط داد. دولت‌های ملوک به معنی دکن و سلطنت هندونشین ویجانگر در زمان وی منتقل شدند. در زمان فیروزشاه سوم (۷۹۰-۷۵۲ ق) و جانشینان او شورش‌های ایالات صورت تجزیه‌طلبی به خود گرفت. البته وسعت قلمرویی که برای وی به ارث مانده بود، از خلیج بنگال تا سند و از کوهستان‌های هیمالیا در شمال تا مادورا (Madura) در جنوبی‌ترین نقطه ادامه داشت. از این‌رو پایه تشکیل دولتهایی چون بهمنیان دکن و ملوک گجرات ملوک بنگال، ملوک مالوا (Malwa) و ملوک جوانپور (jaranpour) با حمایت معنوی-سیاسی خلیفه عباسی در مصر گذاشته شد. وی برای تبلیغ اسلام به تخریب کتابخانه‌ها و معابد هندوان، بنای مساجد و اعزام به نقاط گوناگون هند می‌پرداخت. ضیاءالدین برنی کتاب تاریخ فیروزشاهی را به نام وی نگاشته است.

تغلق شاه دوم (۷۹۱-۷۹۰ ق) نواده و جانشین فیروزشاه بود که دوران سلطنت وی سراسر به نبرد با امیران صده و شورش عمویش ناصرالدین محمد (محمد سوم) گذشت. محمدشاه سوم (۷۹۶-۷۹۲ ق) علاوه بر شورش غلامان فیروزشاه، با قیام‌های راجه سنگه و حاکم گجرات مواجه بود.

سنگدرشاه (۷۹۶ ق) پسر و جانشین محمدشاه بود که پس از یک ماه سلطنت بر اثر بیماری درگذشت.

ناصرالدین محمودشاه دوم (۷۹۷-۷۹۶ ق) برادر کوچکتر و جانشین سنگدرشاه بود. در زمان او سرکشی هندوها و جنگ در سراسر هند سبب کشتار مسلمانان و هندوها شد. تا آنجا که



وی دستور داد هندوان پانزده ساله به بالا را کشتار کنند. در این زمان امیر تیمور گورکانی به هندوستان لشکر کشید و محمود شاه به گجرات گریخت (۸۰۱ ق). وی بین سال‌های ۸۰۸-۸۰۳ ق مدتی به دهلی بازگشت و تا سال ۸۳۰ که در جنگ با خوانین از جمله خان لوی سلطنت دهلی کشته شد، چراغ دولت تغلق شاهیان را روشن نگاه داشت. از آنجا که خضر خان، بنیان‌گذار دولت سادات دهلی (خضر شاهیان) در دربار محمود شاه رشد کرد و پس از وی دولت خود را بنیاد نهاد، جزئیات مربوط به نبردهای محمود شاه و امیر تیمور گورکانی و چگونگی برآمدن دولت سادات دهلی از آن میان را، پس از پرداختن به دولت‌های پراکنده شبه‌قاره هند در آستانه یورش تیمور، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

دولت‌های محلی هندوستان و مناسبات آنان با دولت سادات دهلی

الف) حکام بنگال و ملوک آن (۹۸۴-۵۹۹ ق)

این فرمانروایان شامل نه سلسله هستند که عبارتند از: حکام و شاهان بنگال (۷۴۰-۵۹۹ ق)، ملوک مستقل بنگال (۷۴۶-۷۳۹ ق)، خاندان الیاس شاه (۸۰۹-۷۴۰ ق) که بیشتر بر غرب بنگال تسلط داشتند، خاندان راجاکانس (۸۴۶-۸۱۲ ق)، دوره دوم خاندان الیاس شاه (۸۸۶-۸۴۶ ق)، ملوک حبشی (۸۹۹-۸۹۲ ق)، بنی حسین شاه (۹۴۴-۸۹۹ ق) که به‌دست همایون شاه گورکانی برافتادند، خاندان سورمحمدمسور (۹۷۱-۹۶۰ ق) و خاندان سلیمانی کرانی (۹۸۰-۹۷۱ ق) که به‌دست گورکانی برافتادند. در تمام این دوره شهر لکهنوتی (Lakhnawti) پایتخت بود و بنگالیان در روزگار ضعف پادشاهان دهلی اعلام استقلال می‌کردند. در روزگار حمله تیمور گورکانی به هندوستان، خاندان الیاس شاه و سپس خاندان راجاکانس در آنجا سلطنت داشتند.

ب) ملوک شرقی (جونپور) (۹۰۵-۷۹۶ ق)

جونپور ناحیه‌ای در شرق هند، و شامل شهرهای مهمی چون اود (oudh)، کنوج (kanauj)، بهرایچ (Bahraich) بود و توسط خواجه جهان وزیر محمود شاه تغلق دوم مستقل شد. شاهان جونپور با دولت سادات دهلی و پادشاهان مالوه جنگ‌هایی داشتند. اما با شکست حسین شاه بن محمود آخرین شاه جونپور، در جنگ با بهلول لودی، مؤسس سلسله افغانان لودی و براندازنده

سلسله سادات دهلی، شاهان جونپور در ۸۹۴ ق برافتادند و با مرگ حسین شاه در ۹۰۵ ق منقرض شدند.

ج) ملوک مالوه (Malwa) (۹۳۷-۸۰۴ ق)

دولت مالوه از دولت‌های قوم راجپوت قدیم بود که بیشتر از همه در برابر فتوحات اسلامی مقاومت کرده بود. پایتخت آنجا اوجین (ujjayn) بود و مردمش در زمان غیاث‌الدین بلبن از مملوکان هند (سلاطین دهلی) اسلام پذیرفتند. این دولت شامل مناطق نربادا (Narbada) در جنوب، جمبار (Chambar) در شمال گجرات و بوندلکند (Bandalkand) در شرق و غرب آن بودند. یکی از پادشاهان مالوه به‌نام هوشنگ (منسوب به شعبه غوزیان) شهر ماندو را به‌عنوان پایتخت اسلامی مالوه ساخت و پس از شاهان غوری شاخه شاهان خلجی در مالوه تأسیس شدند تا اینکه در سال ۹۳۷ ق به‌دست شاه گجرات برافتادند. خلجی‌های مالوه چند بار به دهلی لشکر کشیدند و نیز همواره با مردم گجرات و راجپوت‌ها در حال جنگ بودند.

چنان‌که سلطان محمود خلجی حاکم مالوه در ۸۵۵ ق به قلعه سلطان یورش برد و پس از جنگی با گجراتیان، متارکه کرد.

د) ملوک کشمیر (۹۹۵-۷۵۳ ق)

کشمیر در میان جین از سمت شمال و شرق، افغانستان در غرب و کوهستان‌های شمال هندوستان در جنوب قرار دارد. گفته‌اند که آنجا در سال ۶۵۴ ق برای نخستین بار به‌دست مسلمانی به‌نام زین‌الدین حسن فتح شد. سکندر شاه از ملوک کشمیر حکومت بین سال‌های ۸۱۳-۷۸۸ ق معابد بسیاری از بت‌پرستان را ویران کرد و به بت‌شکن ملقب شد. وی معاصر با امیر تیمور گورکانی و بنیان‌گذار دولت سادات دهلی بود. جانشین وی زین‌العابدین ۸۷۲-۸۲۲ ق که معاصر با سلطان شاهرخ تیموری بود، با بت‌پرستان سیاست مسالمت‌آمیزی را در پیش گرفت.

در همین اوان خاندان شیعه جک به کشمیر مهاجرت کردند و در آنجا نفوذ یافتند و در زمان غازی جک‌خان سلطنت کشمیر را به‌دست آوردند. دولت کشمیر نهایتاً در سال ۹۹۵ ق به‌دست اکبر شاه گورکانی منقرض شد.



هـ) ملوک گجرات (۹۸۵-۷۹۹ ق)

گجرات به سبب موفقیت جغرافیایی خود که در آن سوی یک صحرای بزرگ و کوه‌هایی که سلسله جبال ویندها و آراوالی (Aravali) را به هم می‌پیوندند، واقع است و تا اواخر قرن هفتم هجری در روزگار علاءالدین از ممالک دهلی اسلام را نپذیرفت. اما در قرن هشتم، تحت حاکمیت شاهان مسلمانی به نام ظفرشاه در سال ۷۹۹ ق اعلام استقلال کرد. اما با راجاهای راجپوت و قبایل بدوی بهیل درگیری‌های مزمین داشت. احمدشاه اول جانشین ظفرشاه معاصر با امیر تیمور گورکانی و سلطان شاهرخ و نیز سادات دهلی بود. ظفرشاه توانسته بود پس از تصرف شهرهای تجاری مهمی چون ایدار (Idar) و دیو (Diu) مدتی بر مالوه نیز مسلط شود (۸۱۰ ق) که در این مورد با سادات دهلی رقابت داشت. احمدشاه اول (۸۴۶-۸۱۴ ق) در سال ۸۱۴ ق شهر احمدآباد واقع در محل پایتخت قدیمی اساول را تصرف کرد و بنا نمود که بعدها پایتخت گجرات شد. گاه برخی والیان گجراتی از جمله ملک علاءالدین حاکم قلعه سلطانپور از دست مهاجمان مالوه به دربار هرات پناه می‌بردند (۸۵۵ ق). دولت گجرات با مناطق همسایه‌ای چون کاتیوار (kattiawar) و چمپانیر (Champanir) و نیز با پرتغالی‌های استعمارگر نبردهایی داشت. این دولت سرانجام به دست اکبرشاه گورکانی برافتاد. (۹۸۰ ق).

و) ملوک خاندش دفاوقیان (۱۰۰۸-۸۰۱ ق)

سرزمین خاندش در جنوب مالوه و در شمال فلات دکن (قلمرو بهمینان) در مجاورت رودخانه تپتی (Tapti) و گجرات در شمال غربی آنها قرار داشت و فقط یک خط جنگلی این دو کشور را از هم جدا می‌کرد. راجه احمد (ملک راجه) پسر خان جهان فاروقی، از سوی فیروزشاه تغلقی حاکم خاندش شد و پس از وفات فیروز (۷۹۰ ق) و انقراض تغلقیه، اعلام استقلال کرد. وی ناحیه اسیرگره را به نام خاندش (به معنی سرزمین خان) نامید و با ملوک گجرات روابط خانوادگی برقرار کرد و شهر برهانپور (Burhanpour) را به عنوان پایتخت برگزید. فاروقیان خود را به فاروق (خلیفه ابوبکر) منتسب می‌کردند. آنان مدت‌ها خراج‌گذار ملوک گجرات و ملوک مالوه بودند. سرانجام حکومت ظاهراً مستقل ملوک خاندش در سال ۱۰۰۸ ق توسط اکبرشاه منقرض شد.



ز) ملوک بهمنی دکن (ملوک کلبرگه) (۹۳۳-۷۴۷ ق)

همینان دکن در واقع والیان استقلال‌یافته دکن از سوی دولت تغلق شاهی بودند که توسط علاءالدین حسن بهمن شاه (حکومت در ۷۵۹-۷۴۸ ق) تأسیس شدند. پایتخت هشت تن از این شاهان، شهر احسن‌آباد کلبرگه و پایتخت سلاطین دیگر (دره سلطان بعدی) محمدآباد بیدر بوده است. قلمرو بهمنیان در اصل شامل فلات دکن در مرکز هند بود که به وسیله رودخانه کریشنا از جنوب هند جدا می‌شد. در شمال قلمرو بهمنیان نیز دولت‌های رقیب گجرات و مالوه قرار داشت. بهمنیان در جنوب بارایان، منطقه‌های تلنکات و یجانگر بر سر کرانه‌های حاصلخیز رودخانه کریشنا درگیری داشتند. چنان‌که در سال‌های ۷۵۰، ۷۵۵، ۷۶۷، ۸۰۰، ۸۰۸، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۸۶ و ۸۴۷ ق با آنان جنگیدند که نهایتاً آن ناحیه به ویجانگر ضمیمه شد.

مناطق چون کلبرگه (Kulbarga)، ورنگل (warangal) و بیدر (Bidar) از نواحی مهم قلمرو بهمنیان بود که بعدها توسط فرماندهان ارتش بهمنیان مستقل شدند و به این ترتیب دولت‌های نظام شاهیان در احمد نگر (Ahmad Nagar)، برید شاهیان در بیدر، عادلشاهیان در بیجاپور و خاندان قطب شاهیان در گلکنده (Golkanda) پدیدار شدند که بعدها بسیاری از آنان توسط یکدیگر یا امپراتوری گورکانی هند از میان رفتند.

در روزگار حمله تیمور به هندوستان، فیروزشاه بهمنی (۸۲۵-۸۰۰ ق) در دکن با راجای بر سر نواحی رایچور (Raucur) و دوآب (doab) جنگید (سال‌های ۸۰۰، ۸۰۹ و ۸۲۰ ق). وی در سال ۸۰۲ ق پس از تأسیس شهر فیروزآباد بر ساحل رود بهیما (Bhima)، با راجای گوندراجای (Gond radja) ناحیه کهرلا (kherala) و سپس حاکم تیلینگانا (Tilingana) درافتاد. گفته‌اند که وی در سال ۸۰۳ ق سفیرانی نزد تیمور اعزام کرد تا منشور سلطنت بر دکن را از وی دریافت نماید. گرچه چنین سخنی در منابع تیموری ذکر نشده است، اما این حقیقت از رفتار اطاعت‌آمیز حاکمان ولایات جنوبی‌تر نسبت به همینان برمی‌آید. هرچند اتحادیه‌ای توسط ملوک گجرات، مالوه، خاندش و راجاهای ویجانگر علیه آنان شکل گرفت که به صلح منتهی شد.

از نظر مذهبی، تشیع و تصوف، به‌ویژه با مهاجرت محمد گیسودر از عارفان طریقت چشتیه به دکن، در آنجا نفوذ یافتند.



ح) شاهان بیجانگر (ویجانگر Vijanagar) (۹۷۳-۷۳۷ ق) (۱۵۶۵-۱۳۳۶م)

از شاهان ویجانگر منابع مکتوب، به‌ویژه در نوشته‌های مسلمانان، آثار کمی مانده است. اما آثار شهر قدیمی ویجینگر در نزدیکی دهکده هامپی (Hampi) بر کرانه جنوبی رود تونگابادرا (Tungabhadra) حاکی از عظمت گذشته این پایتخت پروتق و ثروتمند است که امروزه ویرانه‌های آن در ایالت میسور (Mysore) در جنوب هندوستان قرار دارد. شهر ویجینگر که به‌معنی شهر پیروزی است به فرمان دو برادر به نام‌های هاریهارا (Harigava) و بوکا (Bukka) ساخته شد. بوکا برادر پادشاه ویجانگر در سال ۷۴۷ ق/ ۱۳۴۶م توسط ارتش دهلی طی جنگی اسیر شد و دین اسلام را پذیرفت. اما برای احیای نظم در ویجانگر دوباره، پس از برادر، به تخت سلطنت بازگردانده شد. اوج قدرت شاهان ویجینگر در زمان سلطنت کریشنادوا رایا (Krishnadeva Roya) (۹۳۷-۹۱۶ ق/ ۱۵۳۰-۱۵۱۰م) بود که روابط تجاری و سیاسی وسیعی را با کشورهای آسیایی و اروپایی برقرار نمود. شهر ویجینگر از مراکز مهم تجاری آن روزگار گردید. اما این دولت هندو مذهب با چهار دولت مسلمان همسایه شمالی خود برید شایهان بیدکه، عماد شایهان برار، نظام شایهان احمدنگر، عادل شایهان بیجاپور و به‌خصوص با قطب شایهان گلکنده اختلافات شدیدی داشتند. این دولت‌ها از تجزیه سلاطین بهمنی دکن پدید آمده بود و جنگ‌های آنان با بیجانگر میراث روزگار بهمنیان بود. این دشمنی در نهایت در سال ۹۷۳ ق/ ۱۵۶۵م به جنگ تللیکوتا (Tellikota) و انقراض دولت ویجانگر منجر شد. دولت ویجانگر از نظر مذهبی به هندوئیسم وابسته بود. در جنوب هند، هندوئیسم به تازگی مذاهب بودائی و حانیسیسم را تحت تأثیر و تحت الشعاع قرار داده و برای نخستین بار با اسلام رودرو شد و تا حدی، بنا به اعتقاد تاراچند پژوهشگر هندی تحت تأثیر آن قرار گرفت. گرچه شاهان بیجانگر همواره با همسایه شمالی خود در حال جنگ بودند. اما به اعتقادات همدیگر احترام می‌گذاشتند و نیز با دولت‌های مسلمانی چون تیموریان (سلطان شاهرخ تیموری) و ملوک هرمز روابط حسنه‌ای داشتند. چنان‌که شاهرخ، عبدالرزاق سمرقندی را بین سال‌های ۸۴۷-۸۴۵ ق به بیجانگر فرستاده بود که شرح آن در مطلع سعدبن ثبت شده است.



یورش تیمور گورکانی به هندوستان و تأسیس سلسله سادات دهلی

امیر تیمور گورکانی در سال ۸۰۰ ق به بهانه‌های مذهبی و در واقع برای غارت هندوستان از راه تنگه خیبر و پنجاب به سمت هندوستان یورش برد. سلطان محمود تغلق دوم که از سال ۷۹۵ ق جانشین اسکندر شاه تغلقی شده بود چندان سختگیری نسبت به بت‌پرستان هندوستان اعمال نمی‌کرد و این کار بهانه حمله تیمور به هند را فراهم آورد. از این‌رو امیر تیمور نواده خود پیرمحمد را با سپاهی به سمت رود سند فرستاد و خود به فتح فیروزآباد مشغول شد. پیرمحمد پس از عبور از سند و شش ماه محاصره مولتان، آنجا را تصرف کرد و سید خضرخان را که از منتقدین محلی بود، به حکومت آنجا و دیپالپور گماشت. آنگاه تیمور به وی پیوست و پس از جنگ‌های متعدد با قبایل گوناگون، به‌ویژه خبث‌ها و راجپوت‌های شمال هندوستان از راه پانی پت به دهلی رسید. وی صدهزار اسیر هندو را به‌خاطر ترس از خطر اتحاد آنان با مردم دهلی و شورش علیه وی، کشت.

سلطان محمود دوم در سال ۸۰۰ ق پس از جنگی کوتاه با امیر تیمور، به گجرات گریخت. امیر تیمور روز چهارشنبه در هشتم ربیع‌الاول سال ۸۰۱ ق وارد دهلی شد. در دروازه میدان، در عیدگاه بارگاهی برای او برپا شد و سادات و بزرگان و دیوانیان دربار تغلق شاهیان به ریاست فضل‌الله بلخی به خدمت امیر تیمور رفتند. وی با وساطت اینان مردم دهلی را امان داد. در روز جمعه دهم ربیع‌الاول مولانا ناصرالدین عمر خطبه نماز جمعه دهلی که تا آن زمان به‌نام فیروزشاه و جانشینان او بود، به‌نام امیر تیمور گورکانی و ولیعهد او پیرمحمد، تغییر داد و سید خضرخان را به‌عنوان شاه دهلی منصوب کرد.

سپس امیر تیمور با غنایم و اسرا و صنعتگران به ماوراءالنهر رفت. در راه بازگشت نیز بسیاری از امرای نواحی را مطیع کرد و پادشاه مسلمان کشمیر به دلخواه خود اعلام اطاعت کرد. با وفات ناصرالدین محمودشاه آخرین سلطان تغلقی در ۸۱۵ ق و سقوط دولت آنان، اشراف دهلی یکی از افراد خاندان افغانی نژاد لودیه به‌نام دولت‌خان را به شاهی دهلی برگزیدند. اما با حمله مجدد امرای تیمور، سید خضرخان دوباره بر تخت دهلی نشست.



دولت سادات دهلی (۸۵۵-۸۱۷ ق)

الف) سیدخضرخان بن ملک الشرق بن ملک سلیمان (حکومت ۸۲۱-۸۱۷ ق)

ملک سلیمان جد سیدخضرخان خدمتکار دربار ملک شیخ حاکمان مولتان بود که پس از مرگ او و دوارباش، ولایت مولتان از سوی سلطان فیروزشاه تغلقی به سیدخضرخان نواده ملک سلیمان رسید اما برای خود لقب شاهی انتخاب نکرد. وی حاکمان نواحی هرسنگ بدائون (مهابت خان)، چنداور، راپری (ملک حمزه)، گوالیار و نواحی غیرمسلمان نشین جلیسرو اتاوه را با کمک وزیر خود ملک نحو تاج الملک تصرف کرد و اسلام را در آنجا تبلیغ نمود. (۸۱۷ ق).

پیش از فتح دهلی توسط امیر تیمور گورکانی (تیمور لنگ)، سیدخضرخان به او پیوست و تیمور علاوه بر اعطای حکومت دیپالپور و مولتان، قول حکومت دهلی را نیز به وی داد. در آن روزگار قحطی و بی آبی دهلی را تبدیل به نیمه ویرانه ای کرد. اقبال خان از حاکمان محلی هند دهلی را تهدید و ناحیه هرسنگ را مطیع خود کرد. در این زمان ترک بچه سلطانی که از فرماندهان سپاه غالب خان شهر سامانه بود، در نهم رجب ۸۰۳ ق در ناحیه اجودهن به جنگ خضرخان رفت اما مغلوب و مقتول شد و ناحیه سامانه به تصرف سادات خضرخانی درآمد. اما اقبال خان در دهلی به تخت نشسته بود (۸۰۴ ق) و نواحی گوالیار، اتاوه، سامانه و روپر را تصرف کرد (۸۰۷ ق). اقبال خان پس از اتحاد با برخی حاکمان محلی در ۱۹ جمادی الاول ۸۰۸ ق به جنگ خضرخان رفت اما شکست خورد و کشته شد. در همان سال سلطان محمود تغلق شاهی دوباره بر تخت دهلی تکیه زد.

اما به سبب رقابتی که با سلطان ابراهیم داشت، با حمله وی به دهلی مواجه شد. سیدخضرخان نیز با استفاده از فرصت تا دروازه های دهلی پیش رفت و شهرهای سر راه را تصرف کرد. در این میان بیرم خان ترک بچه حاکم سامانه مطیع وی شد. (۸۱۲-۸۱۱ ق)، اما به سبب قحطی و کمبود آذوقه موفق به فتح دهلی نشد. پس از مرگ سلطان محمود تغلقی در سال ۸۱۵ ق، برخی حاکمان هندوستان همچون مبارزخان و ملک ادریس (حاکم ناحیه رھتک) به سبب دشمنی با سیدخضرخان با دولت خان افغان متحد شدند و راجای کیتھر، حاکم بیتالی و مهابت خان والی بدائون نیز به وی پیوستند. سیدخضرخان پس از مطیع کردن امرای فیروزآباد (پایتخت تغلق

شاهیان)، محاصره کردن ملک ادریس در قلعه رهتک، متحد شدن باجلان‌خان میواتی، تصرف و غارت قلعه سنبل و محاصره دهلی پس از چهار ماه، دولت‌خان را مجبور به تسلیم کرد. مدتی بعد دولت‌خان به فرمان سیدخضرخان به دار آویخته شد (۱۷ ربیع‌الاول ۸۱۶ ق).

سیدخضرخان در سال ۸۱۸ ق حکومت نواحی فیروزپور، سهرند و اقطاع‌های بیرم‌خان ترک بچه و فرماندهی غرب هندوستان را به فرزند خود سید مبارک سپرد و ملک سدهونادره را نایب او قرار داده در سال بعد ملک تاج‌الملک وزیر خود را برای مطیع کردن بیانه و گوالیا و گسترش اسلام در آنجا اعزام کرد. مدتی بعد خاندان ترک بچه ناحیه سهرند را تصرف و ملک سدهونادره را کشتند اما همانند شورش سلطان احمد گجراتی در ناگور، سرکوب شدند (۸۱۹ ق). در سال ۸۲۱ ق پس از سرکوب شورش هرسنگ دیو در ناحیه کیتھر غنائم بسیاری به دربار خضرخان در دهلی سرازیر شد. در سال بعد شخصی با ادعای اینکه او سارنگ‌خان است در کناره رود گنگ شورش کرد و خضرخان سلطان شه لودی افغان را به سرکوب وی فرستاد. پیروزی سلطان شه روند رو به رشد نفوذ لودیان در دربار خضرخان سرعت بخشید. خضرخان که در اواخر عمر از وزارت ملک سکندر پسر وزیر سابقش ملک تاج‌الدین (متوفی ۸۲۲ ق) بهره می‌برد. پس از تصرف کوتاه و مطیع کردن راجاهای نامسلمان گوالیار و اتاوه به سبب بیماری در ۱۷ جمادی‌الاول ۸۲۴ ق درگذشت. به‌طور کلی سیدخضرخان گرچه از سال ۸۱۷ ق اعلام استقلال کرده بود، اما سکه و خطبه به نام سلطان شاهرخ تیموری کرده بود و چنان‌که خواهد آمد نمونه خطبه نامه‌هایی از دربار هرات دریافت می‌کرده است. با این وجود حکومت سیدخضرخان نه چندان قوی و عمده لشکرکشی‌های آنان برای حفظ قلمرو، گردآوری مالیات و سرکوب ترک بچه‌ها و اشراف ترک ناراضی و خوکارهای (Khokar) (امیران) پنجاب بوده است.

ب) سلطان مبارک شاه خضرخان (حکومت: ۸۳۷-۸۲۴ ق)

سید مبارک از سال ۸۲۱ ق به ولیعهدی پدر خود منصوب شده بود. وی در آن سال شورش جسرت کهوکر که پس از شکست دادن شاه کشمیر برای فتح دهلی حمله کرده بود، را فرونشاند و او را تا آن سوی رودخانه لدهیانه تعقیب کرد و با غنائم بسیار بازگشت. وی در ۸۲۵ ق قلعه لاهور را تعمیر کرد و به ملک محمود حسن (ملک‌الشرق) سپرد. اما جسرت کهوکر به محاصره



آنجا رفت، اما با آمدن نیروهای کمکی از دهلی، عقب‌نشینی کرد. سال بعد مبارک شاه لشکری گران را به محاصره وی فرستاد و خود به یاری البخان حاکم دهلی رفت که در پی سرکوب شورش ناحیه گوالیار بود و گرچه البخان به مبارک شاه خیانت ورزید، مبارک شاه توانست گوالیار را مطیع کند (۸۲۶ ق) در سال بعد که قحطی سراسر هندوستان را فراگرفته بود، مبارک شاه دوباره به سرکوب نواحی کوه کماون و کیتهر و غارت میوات رفت. حمله مجدد به میوات در ۸۲۹ ق و انقراض خاندان اوحدی در شهر بیانه و مطیع کردن راجاهای گوالیار در سال ۸۳۰ ق روی داد. در سال ۸۳۱ ق یک شورشی به نام شرقی، نواحی کالپی، بدائون و اتاوه را محاصره کرد و مبارک شاه پس از جنگی سخت در نزدیکی بیانه وی را منهدم کرد. اما از آنجا که هر دو لشکر مسلمان بودند به تعقیب وی نپرداخت. در سال ۸۲۳ ق مبارک شاه ضمن تعویض اقطاع دار ناحیه راپری، دو پسر سید سالم خدمتگزار سی ساله خضرخان را که به تازگی درگذشته بود، را به نام‌های سیدخان و شجاع‌الملک به جای پدرشان در ناحیه تبرهنده به عنوان حاکم و اقطاع دار منصوب کرد. اما یکی از غلامان سید سالم به نام ترک بچه شورش کرد و بسیاری از لشکرهای خضرشاهیان را شکست داد و پس از اتحاد با شیخ علی مغول حاکم کابل قدرت بیشتری یافت اما در ۸۳۴ ق عمادالملک حاکم مولتان که از سوی مبارک شاه به سرکوب وی اعزام شده بود، لشکر او را پراکنده کرد گرچه دامنه جنگ و آشوب تا مولتان کشیده شد. در سال بعد ولایات مولتان، جیلیم در کنار رود جیلیم، ولایت رای فیروز، لاهور عرصه تاخت و تاز و شورش‌های جسرت کوکهر، شیخ علی مغول و پولاد ترک بچه بود. همچنان‌که ولایات لاهور و جلنو هر دو از قلمرو مبارک شاه جدا شد. در سال ۸۳۶ ق مبارک شاه ضمن فتح مجدد لاهور و جلند هر و سرکوب پولاد در ناحیه تبرهنده به نبردی ناموفق با جسرت کوکهر دست زد. شیخ علی نیز دوباره لاهور را تصرف کرد و مبارک شاه شخصاً فرماندهی سپاه را به دست گرفت و تا فتح کامل لاهور و شکست و فرار شیخ علی جنگید و به شکرانه آن مزارهای متبرکه شیوخ و عرفای مولتان را زیارت کرد. گذشته از شورش‌های پراکنده همچشمی و رقابت‌های خانه‌برانداز دیوانیان دولت مبارک شاه مشکلاتی اساسی را پدید می‌آورد. تا آنجا که وزیرش سرورالملک در پی کشتن شاه برآمد (۸۳۶ ق). اندکی پس از تأسیس شهر مبارک‌آباد در کنار رود جون (۸۳۷ ق) و فتح تبرهنده



و قتل فولاد ترک بچه، مبارک شاه با شنیدن خبر جنگ میان سلطان ابراهیم شرقی حاکم جاوینپوری و البخان حاکم کالپی، آماده حرکت به سمت کالپی شد. اما هنگامی که سواره برای برگزاری نماز جمعه به دهلی می‌رفت به تحریک سرورالملک ترور شد (۸۳۷ ق). از زمان مبارک شاه، مغولان کابل و فرمانروایان سلطنت جدیدالتأسیس هند غربی، مالوه و دکن به دست‌اندازی بر قلمروش پرداختند.

ج) سلطان محمدشاه بن فریدخان (۸۴۷-۸۳۷ ق)

محمدشاه برادرزاده، فرزندخوانده و جانشین مبارک شاه بود. وی در آغاز سرورالملک را با لقب خان جهان برای وزارت انتخاب کرد. ملک‌الشرق کمال‌الملک نیز در وزارت با وی شراکت داشت.

سرورالملک نیز خودسرانه به عزل و نصب مشغول شد. وی دست به تسویه‌های خونینی در میان طرفداران سابق مبارک شاه زد. بنابراین شورش سراسر کشور را فراگرفت و حاکمان سنبهل، آهار، چیمین و بدائون و گجرات برای گرفتن انتقام مبارک شاه به سمت دهلی حرکت کردند. کمال‌الملک نیز به آنان پیوست و دهلی را محاصره کردند. به تحریک سرورالملک نیز سوء قصدی علیه محمدشاه طرح‌ریزی شد اما آن را افشا نکردند و در نتیجه سرورالملک کشته شد و دروازه‌های دهلی به روی کمال‌الملک گشوده شد و او به مقام وزارت دست یافت (۸۳۸ ق). محمدشاه نیز در به‌جای آوردن سنت زیارت قبور مشایخ مولتان همانند مبارک شاه سعی بود. گرچه بر سر راه شورشیان نواحی سامانه و مولتان قرار می‌گرفت و آنها را سرکوب می‌کرد. سلطان ابراهیم شرقی پراگنات و حومه دهلی را تصرف کرد و راجای گوالیار و دیگر حاکمان سر از اطاعت برداشتند تا آنجا که حاکمان میوات سلطان محمود خلجی را از مالوه برای سلطنت دهلی طلبیدند (۸۴۱ ق). در سال ۸۴۴ ق سلطان محمود به دهلی رسید و پس از جنگی سخت که در آن ملک بهلول لودی فرمانده لشکر محمدشاه و سیدعلاءالدین، ولیعهدش، رشادت نشان دادند، براساس قرارداد صلحی، محمودشاه آنجا را رها کرد و گریخت. بهلول لودی ولایت لاهور و دیپالپور را دریافت کرد. اما بهلول در ۸۴۵ ق به تحریک جسرت لوکهر، دعوی سلطنت یافت و دهلی را محاصره کرد البته این محاصره نتیجه‌ای دربرداشت. محمدشاه نیز در ۸۴۷ ق به بیماری



درگذشت. بنابراین در سراسر سلطنت محمدشاه حاکم سرهند و ملک بهلول لودی به تدریج بر سراسر پنجاب مسلط شده بودند.

د) سلطان علاءالدین بن محمدشاه (۸۵۵-۸۴۷ ق)

چون سلطان علاءالدین بیش از پدر در ملکداری سستی کرد، ملک بهلول در فکر سلطنت افتاد. علاءالدین بیشتر عمر خود را نه در دهلی که در بدائون به خوشگذرانی مشغول بود (از سال ۸۵۱ ق). بنابراین حسام‌خان و حمیدخان وزیر با ملک بهلول متحد شدند (۸۵۲ ق) و در سرهند به نام بهلول خطبه خوانده، دهلی را تصرف کردند. سلطان علاءالدین نیز سلطنت را به وی بازگذاشت و تنها به حکومت بدائون، پراگات و اطراف رودخانه قناعت کرد و در ۸۵۵ ق یا ۸۵۶ ق درگذشت. بنابراین سلسله سادات دهلی برافتاد.

روابط سلطان شاهرخ تیموری (۸۵۰-۸۰۷ ق) با سادات دهلی

قدیمی‌ترین خبری که از روابط میان سلطان شاهرخ و دولت سادات دهلی در دست است، اینکه در سال ۸۱۶ ق سیدخضرخان سفیرانی به دربار سلطان شاهرخ فرستاد و از او صورت خطبه‌نامه‌ای خواست که به نام شاهرخ در نماز جمعه دهلی خوانده شود. در منشآت از حیدرایواوغلی نامه‌ای به تاریخ ۸۱۹ ق موجود است که سلطان شاهرخ خطاب به سیدخضرخان (متوفی ۸۲۴ ق) نگاشته و در ضمن آن صورت خطبه‌نامه‌ای را به نام خود برای او ارسال کرده است که مضمون آن به روشنی نمایانگر گفتمان حاکم بر مناسبات این دو دولت است به‌ویژه که در ادبیات عصر دقت در انتخاب کلمات امری مسلم و رایج بود.

شاهرخ بهادر سوزمین می‌فرماید:

به جناب مملکت مآب سلطان معظم خاقان اعظم، غیاث‌الدوله والدین خضرخان خلدالله ملکه فنون نوازش و مکرمت و صنوف مهربانی و عاطفت اتحاف و اهداء داشته جوامع همت بلند و همگی نیت ارجمند به جانب استقامت امور دولت و استدامت ملک و مملکت آن عزیز مصروف و معطوف است. صحیفه مودت در اوایل جمادی‌الآخر سنه ۸۱۹ رقم انهاء و سمت ابلاغ می‌پذیرد در حالی که ابواب عنایت ازلی بر چهره ایام گشاده و اسباب هدایت لم یزلی دولت



روزافزون را مهیا و آماده گردانیده، سلاطین اقطار و خواقین روزگار اوامر و احکام مطاع را مطیع و فرمانبردار. الحمدلله علی عواطف کرمه المتظاهره و سوابغ نعمته المتوافره.

مفاوضه کریمه مشتمل بر انواع اطاعت و دولت‌خواهی و متابعت و یک جهتی که معروض گردانیده بعین عاطفت و نظر رأفت ملحوظ گشت و از فاتحه‌الکتاب این سوره‌الاحلاص، صورت اختصاص مطالعه و مشاهده رفت. چون آن عزیز مراسم نیکو خدمتی و وظایف عبودیت و یک جهتی قرین روزگار خویش ساخته و سعادت و اقبال خود از آثار و نتایج دولت قاهره شناخته و سوابق حسن خدمتکاری بلوا حق وفاداری و جان‌سپاری منظم و ملحق داشته هر آینه بر تجدد ایام و توالی لیالی نفحات عواطف در حق او مستمر خواهد بود و صفحات ملک او به ارقام مزید انعام متوسلم خواهد گشت و از جمله عنایات یزدانی و بدایع صنایع ربانی که شکر و سپاس آن از فرایض و لوازم می‌شمریم در حق ما یکی آن است که هر که دست امید در دامن اقبال جلوه‌کنان استقبال مواکب او کرد و قهرمان دولت فرخ و شادان، پذیره فرمان او رفت. ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم.

یقین واثق و ظن صادق است که روائع لطایف الهی را این معنی هنوز اول تنسم است و بلبل دولت و کامرانی را آغاز ترنم و شجر دولت نهال و قمر سعادت هلال.

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحرست

اول الغیث رش ثم ینسکب. حدیث و خطبه و سخن سکه که بعرض سریر اعلی رسانیده و سر منبر وردی زر را بزیب و زیور القاب همایون مزین و منور گردانیده انقیاد و اطاعت اذعان و متابعت آن عزیز جهانیان را معین و محق بود، اکنون ظاهرتر و روشن‌تر شد. کیفیت خواندن آنکه استفسار نموده‌اند در ضمن آن نوازش‌نامه صورت آن علی‌حده مکتوب است به مطالعه رسیده بر آن موجب بخوانند و بر دوام حالات که روی نماید و مهمات که سانح گردد بعز عرض همایون رسانند و مقاصد و مراوات بی‌حجاب و تکلف اعلام دهند تا بانجاح و امعاف مقرون و متصل گردد. بنیض فضل ایزدی امل فسیح است و زبان سعادت به تقریر آن حال ناطق و فصیح که عن قریب آنچه عنایت همت و نهایت نعمت است آن عزیز را از قوت و بسطت و سلطنت میسر گردد و مناسب کامکار و درجات بزرگوار یابد و التوفیق من الله الملک المنان و علیه الاعتماد و



التکان و هو حسبنا الله و نعم الوکیل و الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین.

صورت خطبه شاهرخ پادشاه

«اللهم خلد قواعد الملك و الدی و اعلی اعلام الاسلام و شید ارکان الشرع المبین بنفاذ دوله السلطان الاعظم الخاقان الاعدل الاکرام مالک و رقاب الامم مولی سلاطین العرب و العجم، ظل الله فی الارضین، قهرمان ماء الطین، باسط اجتهه الامن والامان، ناشر الویه العدل و الاحسان، حافظ بلاء الله، ناصر عباد الله، المؤید می السماء المظفر علی الاعداد، معین الحق و الدین و الدین شاهرخ بهادر خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین مرحمته و احسانه و ادم اللهم فی ظلال سلطنته و دولته السلطان المعظم، الملك المؤید المکرم، اعتضاد الملوک فی الزمان، غیاث الدوله و الدین خضرخان خلد الله ملکه بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین»

در نخستین سطر نامه، سلطان شاهرخ سید خضرخان را با القاب سلطان معظم و غیاث الدوله والدین مورد خطاب قرار داده است. حال آنکه در برابر صفت معظم که صفتی مشابه و بدون مفهوم برتری است، در ابتدای صورت خطبه لقب «السلطان الاعظم» که مشتمل بر صفتی تفضیلی است، را برای خود برگزیده است. لقب غیاث الدوله و الدین به معنی یاریگر دین و دولت که به سید خضرخان داده شده است، جایگاه او را به عنوان معاون و یاریگری برای شاهرخ، در رده‌ای پایین تر از او قرار می‌دهد و نیز بر پیوند این دولت در اندیشه سیاسی حاکم بر دربارهای تیموری و دهلی تأکید می‌کند. در ادامه نامه بر دوستی طرفین و حمایت از خضرخان اشاره کرده و با ذکر اینکه بسیاری از حاکمان مناطق گوناگون، به سبب مشیت خداوند، از او اطاعت دارند ضمن تأکید بر برتری خود، خضرخان را در حد یکی از سلاطین دست‌نشانده خود قرار می‌دهد به کارگیری لغاتی چون اطاعت، دولتخواهی و متابعت و نیکوخدمتی و اخلاص برای خضرخان و واژه‌هایی چون عاطفت و رأفت برای خود شواهد دیگری که گفتمان مذکور را نشان می‌دهد. این گفتمان در عهد مغول تحت عنوان رابطه آغاوایی (حاکم و مأمور زیر دست قآن و ایلخان و خان و اینجو) مطرح شده بود.

براساس این گفتمان، چنان‌که در ادامه نامۀ مورد بحث نیز ذکر شده است، مقام برتر باید از گماشتگان خود حمایت می‌کرد که این جمایت با عباراتی چون اقبال، دولت و فرح و شادان همراه شده است (در پایان پاراگراف دوم). این مطالب و همچنین بیت شعری که در ادامه آمده است تطمیع و امیدوار کردن زیردستان به آینده‌ای خوش را به‌عنوان ابزاری سیاسی معرفی می‌کند که شاه‌رخ برای حفظ تداوم روند اطاعت آنان به‌کار می‌برده است. مصادیق ظاهری این اطاعت در ابتدای پاراگراف چهارم در ذکر نام سلطان شاه‌رخ در خطبه، سکه و منبر دهلی معرفی شده است. در عوض سلطان شاه‌رخ از خضرخان خواسته است که وی را در جریان امور و حوادث قرار دهد تا در صورت نیاز او را یاری کند.

در متن خطبه‌نامۀ ارسالی نیز علاوه بر القابی که در بالا ذکر شد صفات یک شاه ایرانی همچون العدل، مولی سلاطین العرب و العجم (معادل واژه شاهنشاه)، ظل الله فی الارضین (سایه خدا بر زمین)، و ناشر الویه العدل و الاحسان (پرچمدار عدالت و نیکی)، در کنار صفات یک شاه مسلمان همچون حافظ بلاد الله (حفظ‌کننده سرزمین‌ها و قلمرو خداوند، ناصر عبادالله (یاربگر بندگان خدا و مؤمنین) و معین الحق و الدنيا و الدین و نیز لقبی ترکی - مغولی چون بهادر (دلیر و شجاع) برای سلطان شاه‌رخ به‌کار رفته و پایه‌های مشروعیت سه‌گانه دولت او (اندیشه فرایندی ایران باستان، اندیشه مربوط به سلطان مسلمان، و اندیشه مغولان صحراگرد درباره یک خان‌زاده) را نشان می‌دهد. شاه‌رخ پس از نام خود، نام سید خضرخان را با القاب و عناوین درجه دومی چون الملك المؤید المکرم (پادشاهی که مورد تأیید و بزرگوار است)، اعتضادالملوک فی الزمان (یار پادشاهان زمانه) و غیاث الدوله و الدین همراه کرده است.

مناسبات میان دربار شاه‌رخ و سیدخضرخان تداوم یافت، چنان‌که خواندمیر در اواخر عهد تیموری نوشته است که «در چهاردهم محرم الحرام سنۀ اربع و عشرين و ثمانمیه (۸۲۴ ق) ... قاصدی از دهلی آمده تنسوقات (تحفه‌ها) هندوستان به رسم پیشکش گذرانیده از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود، سخنان نیازمندان به عرض رسانید». محمد یوسف واله اصفهانی در تکمیل این مطالب می‌نویسد: «ایلچیان خضرخان والی دهلی با تحفه‌های پادشاهانه که یکی از آن جمله یک فرد کرگدن بود به آستان اقبال آشتیان آمده، تحف و هدایای دیار هند را از نظر کیمیا



اثر گذرانیدند». اما چنانکه مورخ هندی عبدالقادر بدائونی نوشته است که خضرخان در ۱۷ جمادی الاول ۸۲۴ ق درگذشته بود و با توجه به اینکه در سال قمری بین ماه محرم (زمان رسیدن ایلچیان هند به دربار شاهرخ) تا جمادی الاول زمان درگذشت خضرخان، سه ماه فاصله است، می‌توان دانست که سفارت مذکور آخرین هیئت رد و بدل شده میان سلطان شاهرخ و سیدخضرخان بوده است. این نکته نیز شایان ذکر است که سلطان مبارک شاه از سال ۸۲۱ ق عملاً رسیدگی به امور مملکت را برعهده گرفته بود.

بعد از این در منابع خبری از رابطه سلاطین دهلی، که در سال ۸۵۵ ق برافتادند، با دربار تیموری نیامده است و احتمالاً هیئت مذکور ختم مناسبات دو طرف را نشان می‌دهد. ضعف داخلی دولت سادات دهلی، درگیری‌های رو به رشد با همسایگان، قدرت‌طلبی افغانان لودی، نظامیان ترک بچه و سادات بارهه و نیز اشتغال سلطان شاهرخ در مسائل مربوط به ایران غربی را احتمالاً بتوان از علل افول این رابطه تلقی کرد.

نتیجه

هم امیر تیمور و هم سلطان شاهرخ به سادات دهلی به‌عنوان دولتی دست‌نشانده می‌نگریستند. اما تیمور به‌عنوان جهانگشای نیمه مغول نیمه مسلمان از دیدگاه سلسله مراتب صحراگردی و طبق رسومات آقا امینی (خان وزیردست) به این مناسبات می‌نگریست و خواستار حفظ قلمرو فتوحات خود از این طریق بود. حال آنکه سلطان شاهرخ به‌عنوان کسی که خود را سلطانی جافتاده و مسلمان (جهاندار نه جهانگشا) می‌دانست با توجیهات شرعی اسلامی و نیز همراه با اندکی عرفیات پیرامون اندیشه فرایزدی شاهنشاه ایران باستان و همچنین رسوم سیاسی مربوط به خاقان در میان ترکان خواستار حفظ سلطه نیم‌بند خود بر هندوستان از طریق تقویت روابط خود با سلاطین سده‌دهلی بود. اما در عمل این آرمان‌ها به‌سبب وجود سرجنیان متعدد محلی و ضعف دولت سادات دهلی در ایجاد قدرتی فراگیر در تمام خاک هندوستان ناکام ماند. چنانکه دولت‌های نیرومندی چون بهمنیان، عادلشاهیان و ... از تجزیه دولت سادات دهلی متولد شدند. این تجربه‌های ناموفق تیمور و سلطان شاهرخ در اداره هندوستان از راه دور و نیز ضرورت‌هایی



تاریخی همچون رانده شدن گورکانیان از ماوراءالنهر و خراسان به درون هندوستان توسط دولت تازه نفس ازبکان، در دهه‌های بعد در زمان ابوالقاسم بابر سنگ بنای تأسیس دولت گورکانیان هند را گذاشت.

منابع

- بداونی، عبدالقادر، منتخب‌التواریخ، ج ۱، تصحیح مولوی احمدعلی مصاحب، با حواشی توفیق، ه. سبجانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی، ۱۳۸۰.
- بیانی، شیرین، دین و دولت در این عهد مغول، ج ۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱. (این مفاهیم همگی برگرفته از مفهوم اولوس بود که به معنی زمین و دارائی‌های یک قبیله بود که هر بخش از آن که توسط یکی از شاهزادگان اداره می‌شد. حکم اینجو (به معنی هدیه یا ارث) پیدا می‌کرد).
- تاراچند، تأثیر اسلام در فرهنگ هند، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمان، تهران، پازنگ، ۱۳۷۴.
- خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، به کوشش دکتر محمود دبیرسیاقی، تهران، خیام، ۱۳۵۳.
- دادور، تغلق شاهیان (تغلقیه)، دانشنامه جهان اسلام، ج ۷.
- دولافوز، ث. ف.، تاریخ هند، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، نشریات کمیسیون معارف، چاپ اول، ۱۳۱۶؛ و ابوالقاسم دادور، تغلق شاهیان (تغلقیه)، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ج ۷، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
- سمرقندی، عبدالرزاق، مطلع سعیدن و مجمع بحرین، تصحیح محمد شفیع لاهوری، ج ۲، جز ۲ و ۳، لاهور، مجلس تحقیقات اسلامی، ۱۳۶۵ق.
- شدف، دولاغور، تاریخ هند، ترجمه سیدمحمد تقی فخرداعی گیلانی، تهران، نشریات کمیسیون معارف، ۱۳۱۶.
- شیروانی، هارون‌خان، بهمنیان دکن، دانشنامه جهان اسلام، ج ۵، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
- عبدالله، تاریخ دودی، تصحیح شیخ عبدالرشید، ترجمه از انگلیسی حسین صدیقی، علی گده و شعبه تاریخ مسلم یونیورسیتی علی گره، ۱۹۶۹. (بهلول بن کالالودی بنیان‌گذار سلسله شاهان لودی دهلی در اصل برادرزاده سلطان شاه بود که سیدخضرخان وی را حاکم سرهند کرده بود. بهلول مدتی از راه تجارت اسب به ثروت رسید و به تدریج مدارج نظامی را در دولت سادات دهلی پیمود تا آنجا که این دولت را برانداخت).
- فرهنگ ارشاد، کوچ‌های تاریخی ایرانیان به هند، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۶۵.
- قاضی احمد تنوی و آصف‌خان قزوینی، تاریخ‌الغی، به کوشش سیدعلی آل داوود، تهران، کلبه و فکر روز، ۱۳۷۸.
- لین‌پل، استانلی و. و بارتولد، خلیل ادهم، احمد سعید سلیمان، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر، ترجمه صادق سجادی، ج ۲، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۰.
- مشایخ فریدنی، (سادات بارهه) دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، تهران، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۱. (سیدسالم یکی از اعضای خاندان سادات بارهه (باره) بود. این سادات که به سادات کلان نیز مشهورند اصلاً از اهالی شهر واسط در نزدیکی بغداد بودند. جد اعلای آنان سیدابوالفرج واسطی خود را به زیدبن علی بن الحسین (ع) منسوب می‌کرد. وی در سال ۴۹۱ ق با لشکریان سلطان محمود غزنوی به هند آمد و کم‌کم در شهرهای دهلی، میرتهه و دواب بسیار



شدند. در سال ۷۵۱ ق شیره مظفرنگر در استان لکنهو مرکز قدرت و فعالیت آنان شد و از سوی خاندان سلطنتی سادات (نوادگان خضرخان) در دهلی مورد حمایت قرار گرفتند. بعد از قتل عام دهلی توسط تیمور گورکانی در ۸۰۱ ق سلطان خضرخان، حکومت سهارنپور در استان لکنهو را به سیدسالم رئیس سادات بارهه واگذار کرد. از آن پس سادات بارهه در سیاست و ارتش امپراتوری دهلی به مقامات عالی رسیدند.

- میرجعفری، حسین، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، اصفهان، دانشگاه اصفهان.

- نقشه قلمرو سلاطین بهمنی در کتاب

- نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیموتا شاه اسماعیل، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.
- واله اصفهانی قزوینی، محمدیوسف، روضه‌های ششم و هفتم از خلد برین (تاریخ تیموریان و ترکمانان)، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۹.

- هاردی، پیتز، مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

- هروی، خواجه نعمت الله بن خواجه حبیب الله، تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی، جلد اول، به تصحیح سید امام فخرالدین، دهاکا، ایشیانک سوسائتی آف پاکستان، ۱۹۶۰.

- یزدی، غیاث الدین علی، سعادت‌نامه یا روزنامه غزوات هندوستان در سال‌های ۸۰۱-۸۰۰، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۹.

- Burton, J., *History-Hind*, Encyclopadia of Islam, vol. III, leiden, E. j. Brill, 1986.

- Rizvi, S. A. A., *Landmarks of south Asian civilizations*, Munshiram monoharalal publishers DVT. Ltd, New Delhi, 1983.

- Schwartzberg, *vijayanagar, or Bijanagar*, The Encyclopedia Americana, vol. 280, U.S.A, D, Grolier.

- Shirwani, Haroon khan, *The Bahmanis of the Deccan*, first publication, New Delhi, Munhiran Manoharlal publishers, 1985.

- Uninamous, *vijayanagar*, Indian History (www.Encyclopedia.com/html/v/vijana.asp), Uninamous "Battle of Telikota" (www.prideofindia.Net/timpbattle.Html).